

برای تولیدش باشد، در این صورت از فروش کالا هیچ چیزی عاید او نمی‌شود، درحالی‌که می‌دانیم عامل محرک تولید سرمایه‌داری منفعت است. اگر قرارداد پول سرمایه‌دار در یک مؤسسه سودی به همراه نداشته باشد برای او به‌صرفه‌تر است که این پول را به مصارف شخصی خود برساند. دقیقاً سود است که مبلغی پول را مبدل به سرمایه می‌کند. هر مقدار پول چنان‌که به طریقی به کار گرفته شود که مقداری سود ایجاد نماید، یک سرمایه محسوب می‌شود.

بنابراین سرمایه‌دار مبلغی را بر هزینه تولید اضافه می‌کند؛ به نظر او اگر سودی معادل سود متداول در داخل کشور کسب نکند، در تولیدش دچار ضرر شده است. مقدار پول مصرف شده در تولید به اضافه سود متداول برای وی برابر است با هزینه تولید؛ و بر اساس این مبلغ است که قیمتی را که برای جبران هزینه‌ها لازم است تعیین می‌کند.

این روالی است آشکار که سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش به آن عمل کرده است.

حتی آدام اسمیت نیز تفاوت قائل می‌شود بین ارزش کار (که در تولید ساده کالا به‌عنوان قاعده‌ای برای تنظیم نوسانات قیمت‌ها در بازار به کار می‌رود) و تغییرات ارزش در سیستم تولید سرمایه‌داری بر اثر هزینه‌های تولید، که تشکیل دهنده قیمت طبیعی (و نه طبق نظر برنتانو ارزش) است و همان چیزی است که مارکس آن را قیمت تولید نامیده است.

پیشرفت اقتصاد سیاسی کنونی در دانشگاه‌ها نسبت به این اقتصاددانان «قدیمی» به این خلاصه شده که نه تنها تولید ساده کالا و تولید سرمایه‌داری با هم اشتباه گرفته شود بلکه ارزش، قیمت طبیعی و قیمت بازار نیز با یکدیگر خلط شوند و ادعا می‌شود که نظریه کلاسیک ارزش باید کنار گذاشته شود زیرا «ارزش طبیعی» نوسانات قیمت را توضیح نمی‌دهد.

آدام اسمیت در فصل ششم در کتاب اول ثروت ملل^۱ می‌گوید: «در حالت ابتدایی جامعه، قبل از آنکه مالکیت فردی زمین به وجود آید و سرمایه تشکیل شود مبادله تنها بر اساس نسبت بین ساعت‌های کار لازم برای تولید محصولات مختلف صورت می‌گرفت ...

«ولی به محض اینکه سرمایه در دست عده به‌خصوصی متمرکز شد، تعدادی از آنها به طور طبیعی از آن استفاده کردند تا با دادن آن به افراد ماهر و کاری، محصولاتی تولید کنند که با فروش این محصولات علاوه بر احتیاجات این افراد مقداری سود نیز تولید شود، سودی که بر اثر کار این افراد به صورت یک ارزش اضافی در محصولات به وجود می‌آید.»

در اینجا تفاوت میان تولید ساده و تولید سرمایه‌داری کالا به‌خوبی به چشم می‌خورد. در فصل هفتم، آدام اسمیت به این مسئله اشاره می‌کند که در هر جامعه‌ای و در هر کشوری یک نرخ متوسط مزد، سود و بهره مالکانه وجود دارد (در مورد بهره مالکانه به‌زودی صحبت خواهد شد لذا از بحث مفصل درباره آن فعلاً خودداری می‌کنیم). می‌توان این نرخ‌های متوسط را نرخ‌های طبیعی^۲ نامید. زمانی که قیمت یک کالا معادل مبلغ پولی است که بتواند نرخ طبیعی بهره مالکانه مزد کار و سود

سرمایه به کار رفته در تولید آن کالا را جبران کند و آن کالا را به بازار حمل کند، می‌توان گفت که کالای مورد نظر به قیمت طبیعی^۱ اش فروخته شده است.

نرخ طبیعی سود نیز مانند ارزش فقط به صورت یک گرایش وجود دارد؛ همان‌طور که قیمت‌ها به سمت ارزش تمایل پیدا می‌کنند، سود نیز به سمت سود «طبیعی» یا سود متوسط حرکت می‌کند. ولی اکنون باید دید که مقدار این سود «طبیعی» یا به عبارت دیگر سود رایج چگونه تعیین می‌شود؟ در این باره نه آدام اسمیت، نه ریکاردو و نه هیچ‌یک از اقتصاددانان بورژوا چیزی به ما نمی‌آموزند: مطالبی مانند ریسک‌های کم‌وزیاد، دستمزدهای کم و بیش بالا و عواملی نظیر اینها که توسط این اقتصاددانان عنوان می‌شوند فقط فاصله میان سود واقعی^۲ و سود متوسط^۳ را توضیح می‌دهند، همان‌گونه که عرضه و تقاضا نیز فقط شکاف میان قیمت بازار و ارزش یا قیمت تولید را توضیح می‌داد. آنها نرخ متوسط سود در هر لحظه را توضیح نمی‌دهند. آنچه که آنها توضیح می‌دهند این است که مثلاً چرا سود در فلان جا ۱۹٪ است و در جای دیگر ۲۱٪ و چرا مثلاً ۲۰٪ نیست. بنابراین آنچه که آنها نشان نمی‌دهند این است که چرا سود متوسط معادل ۲۰٪ بوده و چرا مثلاً ۲۰۰٪ یا حتی ۲۰۰۰٪ نیست.

مارکس اولین کسی بود که با تئوری «ارزش اضافی» این مطلب را توضیح داد. بدون شک مارکس کشف‌کننده ارزش اضافی نبود. از سوی دیگر باید متذکر شد که مسلماً آن را از تامپسون^۴ نیز به عاریت نگرفته است، زیرا او می‌توانست این مطلب را در کتاب ثروت ملل آدام اسمیت (فصل ۶) پیدا کند: «ارزشی که کارگران به مواد به کار گرفته شده می‌افزایند (در تولید سرمایه‌داری) به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش آن دستمزدها را پرداخت می‌کند و قسمت دیگر به صورت سود ایجاد شده نسبت به کل سرمایه‌ای که سرمایه‌دار پیش می‌نهد (مواد خام و دستمزدها) درمی‌آید.»

بنابراین، همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این سطور ارزش اضافی هم شناخته شده و هم تعریف گردیده و تامپسون بر این مطلب اقتصادی هیچ چیزی اضافه نکرده است: تنها از آن یک ادعای حقوقی مشکوک استنتاج نموده است. او به هیچ وجه نتوانست بیش از آدام اسمیت یا سایر اقتصاددانان قبل از مارکس پدیده‌های اقتصادی را به وسیله ارزش اضافی توضیح دهد. تامپسون از ارزش اضافی استفاده کرد تا بدین وسیله سود را محکوم کند، نه برای اینکه آن را توضیح دهد. مارکس اولین کسی بود که به طور مشروح و اصولی نشان داد ارزش اضافی چگونه به وجود می‌آید، چگونه عمل می‌کند و کلیه اکتشافات آنتون منجر^۵ و یاران او هیچ‌گونه تغییری در آن به وجود نخواهند آورد. ارزش اضافی از آنجا ناشی می‌شود که نیروی کار انسانی، در زمانی که تکامل ابزار تولید به حد

1. prix naturel

2. profit réel

3. profit moyen

4. Thompson

5. Anton Menger

معینی رسیده باشد، قادر است مقدار محصولی بیش از آنچه برای حفظ او و تولید مجددش لازم است تولید کند. چنین مازادی و چنین محصول خالصی از زمان‌های بسیار دور توسط کار انسانی فراهم شده است و پیشرفت تمدن مستلزم این است که این مازاد از طریق تکامل تکنیک به تدریج افزایش پیدا کند. در تولید ساده کالاهای، محصول خالص شکل کالا را داشت ولی هنوز نام ارزش اضافی به کار برده نمی‌شد زیرا در این دوره خود نیروی کار انسان که تولید ارزش می‌کند هنوز ارزشی نداشت، زیرا هنوز به صورت یک کالا درنیامده بود.

در این شرایط مقدار اضافه‌تولید به خود تولیدکننده برمی‌گشت؛ او می‌توانست با مصرف آن یا وضع رفاهی خانواده‌اش را بهبود بخشد، یا وسایل استراحت و آسایش خود را فراهم کند، برای خود یک ذخیره یا خزانه پولی ایجاد نماید یا ابزار تولید خود را بهبود بخشد. ولی در ضمن قسمت کوچک یا بزرگی از آن را باید به علت بدهی‌های خود به ارباب، به جماعت، به مالک زمین، و در بعضی موارد به رباخوار، کنار بگذارد. در بعضی شرایط ممکن است تمام محصول خالص او یک‌جا، حتی قبل از تولید، از وی گرفته شود. در چنین شرایطی از بازار، نه تنها رباخوار بلکه تاجر نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ تاجری که در بسیاری شرایط تشخیص آن از رباخوار مشکل است و باعث به فلاکت افتادن تولیدکننده آزاد می‌گردد. این سود تاجر در تولید ساده کالا، می‌تواند از این امر ناشی شود که او محصولات را نه تنها بیش از ارزش‌شان به فروش می‌رساند بلکه همین محصولات را پایین‌تر از ارزش‌شان خریداری می‌کند.

هر قدر رقابت بر سر بازار بیشتر باشد، موقعیت تولیدکنندگان ناپایدارتر می‌شود و بیشتر به سوی بهره‌برداری از دومین منبع سود روی می‌آورند. گامی فراتر از این مرحله، سازماندهی سرمایه‌داری تولید قرار دارد.

به آسانی مشاهده می‌شود که تاجر به جای اینکه سعی کند از تولیدکننده آزاد محصولش را کمتر از ارزش آن خریداری کند، ترجیح می‌دهد با استفاده از موقعیت ناپایدار تولیدکننده او را به یک کارگر مزدبگیر تبدیل کند؛ یعنی تولیدکننده‌ای که دیگر نه برای خودش بلکه برای سرمایه‌دار (تاجر) تولید می‌کند، و تولیدکننده‌ای که دیگر نه با فروش محصولاتش بلکه با فروش نیروی کارش زندگی می‌کند.

در اینجاست که نیروی کار به صورت یک کالا درمی‌آید و ارزشی معادل ارزش مواد غذایی لازم برای حفظ و بازتولیدش کسب می‌کند. مازاد ارزش تولید شده توسط کارگر، که بیشتر از ارزش نیروی کارش است، ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد. زمانی که قیمت نیروی کار، یعنی مزد، بر طبق ارزشش محاسبه می‌شود، تمام ارزش اضافی در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌گیرد.

سرمایه‌دار صنعتی تمام محصول تولید شده توسط کارگرانش را تصاحب می‌کند. ارزش این محصول برابر است با ارزش ابزار تولید (مواد اولیه، استهلاک ماشین‌ها و ساختمان‌ها و غیره) به اضافه ارزش نیروی کار کارگرانش (یا به بیان عامیانه مزد آنها) که بر مجموع آن ارزش اضافی نیز افزوده می‌شود. این رقم آخر است که سود را به وجود می‌آورد. ولی تبدیل ارزش اضافی به سود مکانیسمی است پیچیده‌تر از تبدیل ارزش به قیمت.

آنچه از سوی سرمایه‌دار در جریان تولید عرضه می‌شود کار نیست، بلکه سرمایه است. برای او سود به عنوان محصول کار اضافه کارگزارانش به حساب نمی‌آید بلکه به عنوان حاصل سرمایه‌اش محسوب می‌شود. او نرخ سود خود را نه بر اساس میزان کار مصرف شده بلکه بر اساس مقدار سرمایه به کار گرفته شده محاسبه می‌کند. در نتیجه اگر چند سرمایه‌گذار دارای یک نرخ ارزش اضافی باشند و اگر مقادیر سرمایه به کار گرفته شده توسط آنها متفاوت باشد، نرخ سود آنها نیز متفاوت خواهد بود.

برای روشن‌تر شدن این مطلب سعی می‌کنیم مثال ساده‌ای را مطرح کنیم: سه مؤسسه را در نظر می‌گیریم که در همه آنها نه تنها نرخ ارزش اضافی (یعنی نرخ استثمار کارگران) با هم برابر است، بلکه گردش سرمایه نیز یکسان است. سرمایه‌دار، نرخ سود را بر اساس رابطه بین مقدار سود به دست آمده در یک سال توسط مؤسسه‌اش و مقدار سرمایه به کار گرفته شده در همین مدت محاسبه می‌کند. اگر در دو مؤسسه که دارای نرخ ارزش اضافی یکسان‌اند و مقدار سرمایه نیز در آنها مساوی است گردش سرمایه در زمان یکسان صورت نگیرد، در این صورت نرخ سود آنها با یکدیگر متفاوت خواهد بود. اگر سرمایه‌ای معادل ۱۰۰ هزار فرانک در هر گردش ارزش اضافی‌ای برابر ۱۰ هزار فرانک تولید کند و اگر گردش سرمایه یک‌بار در سال فرض شود، رابطه بین ارزش اضافی و سرمایه برابر $\frac{1}{10}$ خواهد بود. اگر گردش سرمایه ۱۰ بار فرض شود، این رابطه برابر $\frac{1}{10}$ خواهد شد. در حالت اول نرخ سود معادل ۱۰٪ و در حالت دوم برابر ۱۰۰٪ خواهد بود.

در اینجا برای اینکه مسئله به صورت پیچیده‌ای درنیاید، فرض می‌کنیم که این اختلاف موجود نباشد.

بنابراین فرض می‌کنیم که سه مؤسسه وجود داشته باشند که در آنها نرخ ارزش اضافی، دوره گردش سرمایه و تعداد کارکنان برابر باشد. آنچه در این سه مؤسسه با هم متفاوت است مقدار سرمایه ضروری برای دادن کار به تعداد ثابتی کارگر است. در اینجا متذکر می‌شویم که مارکس دو نوع سرمایه را متمایز کرده بود: سرمایه متغیر و سرمایه ثابت. سرمایه متغیر سرمایه‌ای است که به صورت دستمزد پرداخت می‌شود؛ این سرمایه تولید ارزش اضافی می‌کند. این جزء از سرمایه در طول روند تولید افزایش پیدا می‌کند و متغیر است. برعکس، سرمایه مصرف شده در ساختمان‌ها، ماشین‌ها، مواد اولیه و غیره، یعنی در وسایل تولید، در طول تولید ارزش‌شان تغییر نمی‌کند؛ ارزش آنها در طول تولید تغییر نکرده لذا ثابت نامیده می‌شوند. در مثال ذکر شده فرض می‌کنیم که مقدار سرمایه‌های متغیر برابر، اما میزان سرمایه ثابت متفاوت باشد.

فرض کنیم که در مؤسسه اول، سرمایه ثابت بسیار ضعیف باشد. مثلاً کارگاهی در هوای آزاد باشد که نه ساختمان داشته باشد و نه ماشین، بلکه با ابزار ساده چوب‌های ساختمان به قیمت ارزان تهیه می‌کند. در مؤسسه دوم فرض کنیم که سرمایه ثابت مقدارش بسیار زیاد باشد، مثلاً یک کارخانه سازنده مواد شیمیایی باشد که دارای ساختمان‌های وسیع و ماشین‌های متعدد بوده و به کارگران نسبتاً کمی احتیاج داشته باشد؛ و بالاخره فرض کنیم که مؤسسه سوم مؤسسه‌ای باشد که در آن میزان سرمایه‌های ثابت و متغیر به کار گرفته شده در سطح عادی و متوسط باشد، مثلاً یک کارگاه مبل‌سازی را در نظر بگیریم.

برای ساده‌کردن هر چه بیشتر مثال مورد نظر فرض می‌کنیم که تمام سرمایه ثابت در طول یک سال مصرف شود و در ارزش محصول ظاهر گردد. البته در یک بهره‌برداری سرمایه‌داری این موضوع تقریباً هرگز اتفاق نخواهد افتاد. ساختمان‌ها و ماشین‌ها به این سرعت مستهلک نمی‌شوند و زمانی که مثلاً عمر یک ماشین ۱۰ سال باشد، در طول یک سال فقط $\frac{1}{10}$ ارزشش در محصولات تولید شده توسط آن متبلور می‌گردد. با وجود این اگر این فرض را کنار بگذاریم بی‌جهت باعث پیچیده شدن مثال مورد نظرمان می‌شویم، بدون اینکه در نتیجه نهایی تغییری داده شود. فرض کنیم در هر یک از سه مؤسسه ۱۰۰ کارگر مشغول کار هستند و حقوق سالیانه هر کدام معادل ۱۰۰۰ فرانک است. نرخ ارزش اضافی در هر سه مؤسسه برابر ۱۰۰٪ و بنابراین مقدار ارزش اضافی برابر ۱۰۰ هزار فرانک است. فرض کنیم که سرمایه ثابت در مؤسسه اول (A) برابر ۱۰۰ هزار فرانک، در مؤسسه میل‌سازی (B) برابر ۳۰۰ هزار فرانک و در کارخانه تولیدکننده مواد شیمیایی (C) معادل ۵۰۰ هزار فرانک باشد و نیز اینکه در هر سه مؤسسه سرمایه یک‌بار در سال گردش کند.

در این صورت خواهیم داشت:

جدول K

رابطه بین ارزش اضافی و کل سرمایه	ارزش اضافی (فرانک)	سرمایه			مؤسسه
		کل (فرانک)	ثابت (فرانک)	متغیر (فرانک)	
$\frac{1}{4}$	۱۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	A
$\frac{1}{4}$	۱۰۰,۰۰۰	۴۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	B
$\frac{1}{6}$	۱۰۰,۰۰۰	۶۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	C

اگر کالاها به نسبت ارزش‌شان به فروش برسند، مؤسسه A سودی معادل ۵۰٪، مؤسسه B سودی معادل ۲۵٪ و مؤسسه C سودی معادل ۱۶/۶٪ به دست خواهند آورد. قانون عالی سیستم تولید سرمایه‌داری، برابری سود و نه برابری انسان‌ها، به شدت مورد تجاوز قرار می‌گیرد. سرمایه‌ها از مؤسسه C مثل طاعون فرار می‌کنند و با عجله به مؤسسه A رو می‌آورند. در شاخه C عرضه محصول کاهش می‌یابد و در نتیجه قیمت محصول از ارزش آن بالاتر می‌رود. در شاخه A عکس این مطلب رخ می‌دهد؛ و عاقبت قیمت‌ها در شاخه‌های A و C به سطحی می‌رسند که نرخ سود در آنها برابر نرخ سود در شاخه B می‌گردد. این نرخ سود، نرخ سود متوسط است که قیمت تولید را تعیین می‌کند. لذا مشاهده می‌کنیم که:

جدول P

مؤسسه	کل سرمایه (فرانک)	ارزش اضافی (فرانک)	کل ارزش تولید سالانه (فرانک)	نرخ سود	سود (فرانک)	قیمت کلی تولید محصول سالانه
A	۲۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰	٪۲۵	۵۰,۰۰۰	۲۵۰,۰۰۰
B	۴۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	٪۲۵	۱۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰
C	۶۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	۷۰۰,۰۰۰	٪۲۵	۱۵۰,۰۰۰	۷۵۰,۰۰۰
	۱,۲۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰	۱,۵۰۰,۰۰۰	٪۲۵	۳۰۰,۰۰۰	۱,۵۰۰,۰۰۰

بنابراین همان‌طور که مشاهده می‌شود میان قیمت تولید که توسط هزینهٔ تولید تعیین می‌شود و ارزش محصول فاصله‌ای وجود دارد، ولی این فاصله قانون ارزش را نقض نمی‌کند بلکه فقط آن را تعدیل می‌کند. این قانون همچنان به‌عنوان تنظیم‌کنندهٔ قیمت تولید عمل کرده و این موضوع در مورد کلیهٔ کالاها و نیز در مورد کل ارزش اضافی صادق است؛ این قانون به صورت یک پایهٔ محکم، چه برای قیمت و چه برای نرخ سود، درمی‌آید که بدون آن هیچ نقطهٔ اتکایی ندارد.

اقتصاد سیاسی دانشگاهی با تحقیر، نظریهٔ مارکس در مورد ارزش را رد شده تلقی می‌کند. برای آنها این نظریه از دیرباز توسط علم مردود شناخته شده است. البته همین اقتصاد سیاسی هنوز هم همه‌ساله یک سلسله کتاب‌های قطور را در رد همان نظریه‌ای که از مدت‌ها پیش رد شده محسوب می‌شود، به چاپ می‌رساند. ارزش این‌گونه کتاب‌ها همیشه متناسب با کار انجام شده برای نوشتن آنها نیست؛ ولی این علم از چه چیزی می‌تواند برای تعریف نرخ سود متوسط کمک بگیرد؟ از هیچ چیز به‌جز واژهٔ «متداول».

ج. بهره (اجاره) تفاضلی^۱

تعریف سود متداول^۲ بورژوازی باعث می‌شود که سخنی نیز از بهرهٔ مالکانه به میان آید. یکی از منشأهای پیدایش آن این است که در برخی شرایط سرمایه‌دار علاوه بر به دست آوردن سود «متداول» و «بورژوازی» قادر است یک سود فوق‌العاده را نیز تأمین کند. این سود در شرایط مختلفی ممکن است به دست آید، ولی آنچه در اینجا مورد نظر ماست سودی است که با حیطهٔ تولید ارتباط دارد؛ و آن زمانی است که یک سرمایه‌گذار صنعتی با دارا بودن ابزار تولید بسیار ممتازی که فقط در اختیار اوست بتواند کمتر از قیمت معمولی تولید، محصولات خود را تولید کند.

سعی می‌کنیم با یک مثال ماهیت این سود فوق‌العاده را نشان دهیم. در اینجا نیز مانند مثال گذشته ساده‌ترین شرایط را فرض می‌کنیم.

فرض می‌کنیم در یک شهر دو کارخانه کفش‌سازی موجود باشد: یکی مؤسسه مولر که به وسیله ماشین‌های معمولی تولید می‌کند و دیگری مؤسسه شولتز که موفق شده است ماشین‌هایی استثنایی را که دارای امتیاز زیادی هستند در اختیار بگیرد. مؤسسه مولر با سرمایه‌ای برابر ۳۲۰ هزار فرانک، مقدار ۴۰ هزار جفت کفش در سال تولید می‌کند. نرخ متوسط سود برابر است با ۲۵٪. بنابراین این مؤسسه مجبور است که قیمت این ۴۰ هزار جفت کفش را که برای خودش ۳۲۰ هزار فرانک تمام شده است طوری تعیین کند که سودی معادل ۸۰ هزار فرانک عایدش گردد. از نظر قوانین سرمایه‌داری فقط در این صورت است که در این تولید ضرر نکرده است. بنابراین قیمت تولید این ۴۰ هزار جفت کفش باید برابر ۴۰۰ هزار فرانک باشد (یعنی قیمت هر جفت برابر ۱۰ فرانک).

ولی مؤسسه شولتز به سبب ماشین‌های بی‌نظیرش موفق می‌شود که ۴۵ هزار جفت کفش با ۳۲۰ هزار فرانک تولید کند. برای او قیمت تولید هر جفت کفش برابر ۱۰ فرانک نیست، بلکه حدود ۸/۸۸ فرانک است. ولی او می‌تواند کفش‌ها را به قیمت تولید متداول یعنی جفتی ۱۰ فرانک به فروش رساند. بنابراین مبلغ ۴۵۰ هزار فرانک به دست می‌آورد که علاوه بر سود متداول یعنی ۸۰ هزار فرانک مبلغ دیگری نیز که معادل ۵۰ هزار فرانک است نصیبش می‌گردد که این مبلغ همان سود فوق‌العاده است.

حال این مورد را به حوزه کشاورزی انتقال می‌دهیم. فرض کنیم به جای دو کارخانه دو مزرعه وجود داشته باشند (مثلاً هر کدام برابر ۲۰ هکتار) که حاصلخیزی آنها یکسان نباشد و هر دو این مزارع توسط کارفرماهای سرمایه‌دار اداره شوند. یکی از آنها با خرج هزینه‌ای برابر ۳۲۰۰ فرانک، ۴۰۰ کنتال^۱ گندم تولید می‌کند و دیگری با همان هزینه موفق می‌شود ۴۵۰ کنتال گندم به دست آورد. مالک مزرعه اول اگر بخواهد سود متداول را به دست آورد بایستی قیمت هر کنتال گندم را که برای او ۸ فرانک تمام می‌شود، ۲ فرانک افزایش دهد (نرخ متوسط سود ۲۵٪ است). بنابراین قیمت تولید برابر ۱۰ فرانک (برای هر کنتال) و سود کشاورز معادل ۸۰۰ فرانک می‌شود. کشاورز دیگر نیز گندمش را از قرار کنتالی ۱۰ فرانک به فروش می‌رساند. بدین ترتیب مبلغ ۴۵۰۰ فرانک به دست می‌آورد که علاوه بر سود متوسط، یک سود فوق‌العاده نیز به مبلغ ۵۰۰ فرانک نصیب وی می‌گردد. در ظاهر این دو مورد در کشاورزی و در صنعت یکسان به نظر می‌رسد ولی در واقع یک تفاوت عمده موجود است. در کشاورزی این نوع سود فوق‌العاده، تحت تأثیر قوانین به‌خصوصی است که در اقتصاد سیاسی منجر به پیدایش مبحثی تحت عنوان بهره مالکانه می‌گردد.

زمین (و کلیه نیروهای تولیدی مربوط به آن مثلاً نیروی سقوط آب یا نیروی جریان آب [مارکس]) در واقع یک عامل تولید خاص محسوب می‌شود. مقدارش را نمی‌توان به دلخواه

۱. quintal، واحد وزن و معادل ۱۰۰ کیلوگرم است.

افزایش داد. جنس آن در همه جا یکسان نیست و جنس خاص هر زمین بستگی به نوع خاک آن دارد و به دلخواه انسان قابل انتقال نیست. ماشین‌ها و ابزار دیگر را می‌توان به دلخواه افزایش داد، منتقل کرد و جنس همه آنها را می‌توان یکسان نمود.

بنابراین اگر یک سرمایه‌دار صنعتی با استفاده از بعضی شرایط خاص و استثنایی تولید، بتواند یک سود فوق‌العاده به دست آورد این دستاورد را باید مرهون یکی از عوامل زیر بداند: نبوغ فردی، موقعیت استثنایی، یک تصادف مسرت‌بخش، تجربه، هوش، داشتن انرژی فوق‌العاده یا دسترسی به یک سرمایه فوق‌العاده زیاد. ولی این سود فوق‌العاده به‌زودی سایر سرمایه‌گذاران را نیز به تحریک وامی‌دارد؛ آنها نیز سعی می‌کنند سازماندهی تولید خود را با شرایط فوق و فوق دهند و دیر یا زود شرایط استثنایی تولید ذکر شده به صورت همه‌گیر درمی‌آید. عرضه برای بازار افزایش پیدا می‌کند، قیمت‌ها پایین می‌آیند و در نتیجه سود فوق‌العاده به دست آمده توسط سرمایه‌داری که برای اولین بار به این بهبودها دسترسی پیدا کرد، از میان خواهد رفت.

در صنعت، سود فوق‌العاده‌ای که از شرایط تولید بهتر ناشی می‌شود فقط پدیده‌ای استثنایی و گذراست.

در کشاورزی، که سود فوق‌العاده ناشی از یکسان نبودن حاصلخیزی زمین‌های مختلف است، مسئله شکل دیگری دارد. این نابرابری، که از شرایط طبیعی ناشی می‌شود، در یک سطح تکنیکی مشخص نوعی امتیاز و خاصیت ثابت به حساب می‌آید. حتی اگر فرض کنیم که سایر شرایط تولید برای کشاورزان مختلف مطلقاً یکسان باشد باز هم تفاوت جنس خاک باقی خواهد ماند. بنابراین بهره‌مالکانه برخلاف سود فوق‌العاده به دست آمده در صنعت، نه پدیده‌ای گذرا بلکه پدیده‌ای بادوام است.

از سوی دیگر قیمت تولید یک محصول صنعتی، همان‌طور که دیدیم، توسط سود متداول و متوسط هزینه‌های لازم در شرایط تولیدی معین، یعنی در واقع توسط سرمایه لازم برای تولید آن محصول، تعیین می‌شود. یک واحد تولیدی که هزینه تولیدش پایین‌تر از متوسط ضروری در اجتماع باشد، قادر است سودی فوق‌العاده به دست آورد، ولی واحدی تولیدی که تولیدش با قیمتی بالاتر از متوسط صورت گیرد سودی کمتر از سود متداول کسب می‌کند و در برخی شرایط حتی ممکن است ضرر هم داشته باشد.

در کشاورزی برعکس، مخارج تولید بر روی یک زمین متوسط تعیین‌کننده قیمت تمام‌شده نیست. زمانی که در کنار یک زمین مرغوب سطح وسیعی از زمینی با مرغوبیت کمتر نیز به زیر کشت می‌رود، علت آن را نباید در مقوله‌هایی چون شرایط فوق‌العاده یا خصوصیات فردی کشاورز جست‌وجو کرد، بلکه علت آن این است که زمین مرغوب به‌تنهایی قادر به رفع احتیاجات غذایی جمعیت نیست. ولی سرمایه‌دار (در اینجا فقط بهره‌برداری از زمین به شکل سرمایه‌داری مورد نظر است) علاوه بر قیمت تمام‌شده خواهان سود متداول نیز است. بنابراین فقط در شرایطی زمین نامرغوب‌تر به زیر کشت درمی‌آید که کمبود عرضه باعث بالا رفتن قیمت مواد غذایی شده باشد، به

طوری که حتی از کشت این‌گونه زمین‌ها نیز درآمدی کافی حاصل شود. بنابراین می‌توان گفت که در کشاورزی قیمت تولید بر اساس هزینه‌های تولید لازم در مورد یک زمین متوسط (از نظر مرغوبیت) تعیین نشده، بلکه این قیمت بر اساس نامرغوب‌ترین زمین محاسبه می‌شود.

از این دو اختلاف موجود میان بهره مالکانه و سود صنعتی، اختلاف سومی نیز به وجود می‌آید. جمعیت به‌خصوص در مناطقی که صنعت رشد می‌کند افزایش پیدا کرده است و این امر باعث افزایش تقاضا برای مواد غذایی می‌شود. بنابراین باید زمین‌های جدیدی را به زیر کشت درآورد. ولی در نتیجه، اختلاف حاصلخیزی بین زمین‌های مختلف کشت شده، در طول تکامل اقتصادی، افزایش می‌یابد و این امر منجر به افزایش بهره مالکانه می‌گردد.

برای روشن‌تر کردن مثال بالا سعی می‌کنیم که آن را هر چه بیشتر بسط دهیم. برای داشتن نظری جامع از مسئله، نتایج به دست آمده را در جدول نشان خواهیم داد: فرض می‌کنیم کشت بر روی زمین نامرغوبی که در مثال اول ذکر شد (که در مقابل صرف سرمایه‌ای معادل ۳۲۰۰ فرانک، محصولی برابر ۴۰۰ کنتال گندم می‌دهد) و نیز بر روی زمینی که از زمین اول نیز نامرغوب‌تر باشد (در مقابل صرف همان مقدار سرمایه در همان مساحت، فقط ۳۲۰ کنتال گندم تولید می‌شود)، عمل شود.

جدول I

بهره مالکانه	قیمت تولید عمومی		قیمت تولید خاص		نرخ سود	سرمایه به‌کار گرفته شده (فرانک)	محصول گندم (کنتال)	نوع زمین
	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)				
۵۰۰	۱۰	۴۵۰۰	۸/۸۸	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۲۵۰	A
۰	۱۰	۴۰۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۰۰	B

جدول II

بهره مالکانه	قیمت تولید عمومی		قیمت تولید خاص		نرخ سود	سرمایه به‌کار گرفته شده (فرانک)	محصول گندم (کنتال)	نوع زمین
	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)				
۱۶۵۰	۱۲/۵	۵۶۵۰	۸/۸۸	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۲۵۰	A
۱۰۰۰	۱۲/۵	۵۰۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۰۰	B
۰	۱۲/۵	۴۰۰۰	۱۲/۵	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۳۲۰	C

مشاهده می‌شود که بر اثر افزایش تولید و گسترش کشت به یک زمین نامرغوب‌تر، بهره مالکانه زمین A از ۵۰۰ فرانک به ۱۶۵۰ فرانک می‌رسد. زمین B، که قبلاً بهره مالکانه‌ای دریافت نمی‌کرد، اکنون بهره‌ای معادل ۱۰۰۰ فرانک به دست می‌آورد.

در طول تکامل سرمایه‌داری، نرخ سودگرایش به کاهش دارد. در اینجا ما نمی‌توانیم دلایل این پدیده را توضیح دهیم، ولی بدون تردید این موضوع صحت دارد. ولی برعکس، بهره مالکانه میل به افزایش دارد. البته این بدین معنی نیست که بهره مالکانه یک زمین معین، اجباراً همیشه رو به افزایش است. در کشوری با فرهنگی پرسابقه در مورد کشت، به طور عمومی گسترش زمین‌های زیر کشت از زمین‌های نوع مرغوب به سمت زمین‌های نامرغوب‌تر است. در یک کشور جدید معمولاً خلاف این روند به چشم می‌خورد، زیرا معمولاً زمینی که اول به زیر کشت می‌رود الزاماً مرغوب‌ترین زمین نبوده بلکه اغلب زمینی است که دسترسی به آن آسان‌تر باشد. حال فرض کنیم که بر اثر توسعه کشاورزی، زمین مرغوب بعد از زمین نامرغوب به زیر کشت درآید؛ در چنین شرایطی طبق جدول III خواهیم داشت:

جدول III

بهره مالکانه	قیمت تولید عمومی		قیمت تولید خاص		نرخ سود	سرمایه به کار گرفته شده (فرانک)	محصول گندم (کتال)	نوع زمین
	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)				
۱۰۰۰	۱۰	۵۰۰۰	۸	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۵۰۰	X
۵۰۰	۱۰	۲۵۰۰	۸/۸۸	۲۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۲۵۰	A
۰	۱۰	۴۰۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۰۰	B

در این حالت افزایش بهره مالکانه، مربوط به زمین A نبوده بلکه مربوط به زمین X است که قبلاً بهره مالکانه‌ای تولید نمی‌کرد و اکنون بهره‌ای معادل ۱۰۰۰ فرانک از آن به دست می‌آید. در اینجا مقدار بهره مالکانه‌ای که به مالک زمین می‌رسد (چه ارزش مطلق آن و چه ارزش نسبی آن در رابطه با کل سرمایه به کار گرفته شده) از حالت جدول I بیشتر است.

در برخی شرایط هم امکان دارد که به زیر کشت درآوردن زمین مرغوب همزمان با کاهش قیمت مواد غذایی باشد. در این صورت زمین نامرغوب، که تا آن زمان به زیر کشت می‌رفت، دیگر بهره مالکانه تولید نمی‌کند و لذا از کشت آن می‌بایستی صرف‌نظر کرد. در چنین شرایطی بهره مالکانه برخی زمین‌ها کاهش پیدا می‌کند، ولی با وجود این مقدار کل بهره مالکانه، چه از نظر ارزش مطلق و چه در مقایسه با کل سرمایه مصرف شده در کشاورزی، ممکن است افزایش یابد. این موضوع در جدول صفحه بعد به خوبی به چشم می‌خورد:

جدول IV

بهره مالکانه	قیمت تولید عمومی		قیمت تولید خاص		نرخ سود	سرمایه به کار گرفته شده (فرانک)	محصول گندم (کنتال)	نوع زمین
	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)	برای هر کنتال (فرانک)	کل (فرانک)				
۱۳۲۸	۸/۸۸	۵۳۲۸	۶	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۶۰۰	Y
۴۴۰	۸/۸۸	۴۴۲۰	۸	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۵۰۰	X
۰	۸/۸۸	۴۰۰۰	۸/۸۸	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۵۰	A

در اینجا قیمت تولید کاهش پیدا می‌کند و زمین B دیگر کشت نمی‌شود. زمین A دیگر بهره مالکانه‌ای تولید نمی‌کند و بهره مالکانه زمین X از ۱۰۰۰ فرانک به ۴۴۰ فرانک تنزل یافته است. ولی با این همه مقدار کل بهره مالکانه از ۱۵۰۰ فرانک (جدول III) به ۱۷۶۸ فرانک (جدول IV) رسیده، یعنی افزایش پیدا کرده است.

در اینجا اگر به جای در نظر گرفتن قطعه‌های زمین به طور جداگانه، تمام زمین‌های مختلف یک کشور و حتی تمام زمین‌های موجود در جهان را نیز در نظر بگیریم باز هم آنچه درباره این مثال صدق می‌کند درباره آنها نیز صادق است. تنها تفاوت این خواهد بود که در آن حالت به جای صدها و هزارها زمین صحبت از صدها و هزارها میلیون زمین به میان خواهد آمد.

فقط تفاوت میان حاصلخیزی زمین‌های مختلف نیست که باعث به وجود آمدن بهره مالکانه می‌شود، بلکه تفاوت موقعیت زمین‌های مختلف از نظر دوری از بازار یا نزدیکی به آن نیز یکی از عوامل مؤثر است. هر قدر جمعیت یک مرکز افزایش یابد، تقاضا برای مواد غذایی در بازار بیشتر می‌شود و این امر باعث شده که مسافت‌ها برای به دست آوردن این‌گونه مواد نیز طولانی‌تر شوند. زمین‌هایی که از بازار دور هستند فقط زمانی به زیر کشت درمی‌آیند که قیمت مواد غذایی به حدی رسیده باشد که علاوه بر جبران قیمت تولید، مخارج حمل و نقل را نیز جبران و سود متوسط سرمایه را هم تأمین کند. در این حالت برای زمین‌هایی که در نزدیکی بازار قرار دارند یک بهره مالکانه به وجود می‌آید.

سه زمین را که در فواصل مختلف از بازار قرار دارند در نظر بگیریم. فرض کنیم حاصلخیزی آنها یکسان باشد. فرض کنیم مخارج حمل و نقل محصول گندم، مثلاً برای هر کنتال آن در هر کیلومتر یک سانتیم باشد (هر فرانک برابر ۱۰۰ سانتیم است). در این صورت خواهیم داشت: (ر.ک. جدول صفحه بعد)

این نوع بهره مالکانه نیز با ازدیاد جمعیت، گرایش به افزایش دارد. ولی پیشرفت وسایل ارتباطی، که باعث کاهش هزینه‌های حمل و نقل می‌شود، اثر معکوسی در این روند دارد.

جدول V

بهره مالکانه (فرانک)	قیمت بازار برای ۴۰۰ کتال گندم (فرانک)	مخارج حمل و نقل (فرانک)	قیمت تولید خاص به جای قیمت تولید (فرانک)	محصول گندم (کتال)	فاصله زمین از بازار (کیلومتر)	زمین
۳۸۰	۴۴۰۰	۲۰	۴۰۰۰	۴۰۰	۵	A
۲۰۰	۴۴۰۰	۲۰۰	۴۰۰۰	۴۰۰	۵۰	B
۰	۴۴۰۰	۲۰۰	۴۰۰۰	۴۰۰	۱۰۰	C

و بالاخره بهره مالکانه به شکل سومی نیز می‌تواند وجود داشته باشد که در کشورهایی که در کشت سابقه‌ای طولانی دارند از همه مهم‌تر می‌شود؛ و آن بدین صورت است که افزایش تولید محصولات غذایی نه تنها از طریق به زیر کشت درآوردن زمین‌های کاشته نشده عملی می‌شود، بلکه از طریق بهبود وضع و حاصلخیزی زمین‌هایی که در آنها از قبل هم محصول کاشته شده است امکان‌پذیر می‌گردد. برای این منظور بایستی در این زمین‌ها کار و سرمایه‌گذاری بیشتری صورت گیرد (هزینه دستمزد، هزینه مربوط به حیوانات، کود، وسایل تولید و غیره). اگر از طریق به کار گرفتن این سرمایه اضافی بر روی یک زمین مرغوب سودی بیش از به زیر کشت درآوردن یک زمین نامرغوب جدید عاید شود، در این صورت این اضافه‌سود عبارت خواهد بود از یک سود فوق‌العاده یعنی یک بهره مالکانه جدید.

برای نشان دادن آن، جدول I را در نظر می‌گیریم که در آن دو زمین به مساحت یکسان (A و B) مورد نظر است. فرض کنیم که زمین B نامرغوب‌ترین زمین زیر کشت بوده و قیمت تولید بر روی این زمین (۱۰ فرانک برای هر کتال گندم) همان قیمت متداول در بازار باشد. حال فرض کنیم که بر روی زمین A مقدار سرمایه افزایش پیدا کند، مثلاً مقدار سرمایه اولیه را دو برابر کنیم. فرض کنیم که بازده این سرمایه‌گذاری جدید به اندازه سرمایه اولیه نبوده ولی از سرمایه‌گذاری بر روی زمین نامرغوب بیشتر باشد. در این حالت خواهیم داشت: (ر.ک. جدول صفحه بعد)

بنابراین ارزش کلی بهره مالکانه A به علت اضافه کردن سرمایه A_p افزایش پیدا کرده است. با وجود تفاوت‌هایی که در انواع مختلف بهره مالکانه به چشم می‌خورد بین همه آنها خصوصیت مشترکی وجود دارد: همه آنها از اختلاف حاصلخیزی یا موقعیت زمین‌ها ناشی می‌شوند، همه آنها بهره‌های تفاضلی هستند.

این بهره‌های تفاضلی به چه کسی خواهند رسید؟
سودهای فوق‌العاده در صنعت، که هنگامی است که کار سودی بالاتر از سود متوسط ایجاد کند، به دست سرمایه‌گذار می‌افتد. حتی اگر خود این سرمایه‌گذار مخترع بهترین ماشین نبوده، بلکه فقط از

جدول VI

بهره مالکانه (فرانک)	قیمت بر روی بازار		مخارج تولید (فرانک)	نرخ سود	مقدار سرمایه (فرانک)	محصول گندم (کتال)	سرمایه‌گذاری
	برای کل محصول (فرانک)	برای هر کتال (فرانک)					
۵۰۰	۴۵۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۵۰	A _۱
۲۰۰	۴۲۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۲۰	A _۲
۷۰۰	۸۷۰۰	۱۰	۸۰۰۰	٪۲۵	۶۴۰۰	۸۷۰	مجموعه
۰	۴۰۰۰	۱۰	۴۰۰۰	٪۲۵	۳۲۰۰	۴۰۰	B

اختراع بهره می‌گیرد تا بر رقبای خود برتری داشته باشد و حتی اگر افزایش بازدهی کار، که ناشی از افزایش مقدار سرمایه و در نتیجه توسعه مقیاس کار است، ناشی از لیاقت و شایستگی سرمایه‌گذار نباشد، باز هم سود فوق‌العاده به جیب او خواهد رفت. ولی در مورد کشاورزی که سود فوق‌العاده ناشی از حاصلخیزی بیشتر خاک یا موقعیت بهتر زمین است مسئله شکل دیگری به خود می‌گیرد.

اگر کشاورز سرمایه‌گذار مالک زمین هم باشد، در این حالت سود فوق‌العاده نصیب وی می‌شود. اما در شرایطی که مالک زمین و کشاورز سرمایه‌گذار دو شخص مختلف باشند، وضع شکل دیگری به خود خواهد گرفت. زمین نه به دلخواه انسان قابل افزایش است و نه قابل انتقال. کشاورزی که مالک زمین نباشد، بدون اجازه مالک زمین نمی‌تواند آن را به زیرکشت درآورد، و برای دریافت این اجازه بایستی از سود فوق‌العاده (بهره مالکانه) چشم‌پوشی کند. ولی مالک ارضی عموماً از کشاورز اجازه‌کننده زمین چیزی بیشتر از این سود فوق‌العاده دریافت نمی‌کند (لااقل در شرایطی که کشاورز زمین مزبور را بنابر قوانین سرمایه‌داری مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد) زیرا اگر کشاورز سرمایه‌گذار امیدی به کسب سود متداول نداشته باشد، در این صورت حاضر به کشت نمی‌شود و مالک ارضی بدون کشاورز خواهد ماند. اگر برعکس، مال‌الاجاره کمتر از بهره مالکانه باشد قسمتی از سود فوق‌العاده به وجود آمده همچنان در دست کشاورز باقی می‌ماند و او موفق می‌شود که سودی بیشتر از سود متوسط (متداول) را از آن خود سازد؛ در چنین حالتی رقابت برای به دست آوردن زمین مذکور شدت می‌یابد و این امر منجر به افزایش مال‌الاجاره می‌شود.

د. بهره مالکانه مطلق^۱

اما انحصار مالک ارضی، که بدون اجازه او هر کشت و کاری قدغن است، به شیوه دیگری نیز بروز می‌کند. تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که نامرغوب‌ترین زمین، سود فوق‌العاده تولید نمی‌کند. ولی اگر قیمت کالاهای ناشی از تولید سرمایه‌داری در بازار بر اساس ارزش آنها و نه قیمت تولیدشان تعیین می‌شد، در این صورت حتی نامرغوب‌ترین زمین نیز در بهره‌برداری به شکل سرمایه‌داری یک سود فوق‌العاده تولید می‌کرد.

برای نشان دادن این حالت، جدول K را دوباره در نظر می‌گیریم (در این جدول رابطه ارزش اضافی نسبت به کل سرمایه در سه مؤسسه A، B و C، ترکیب ارگانیک سرمایه با یکدیگر متفاوت باشد. در اینجا منظور از ترکیب ارگانیک سرمایه همان چیزی است که مارکس در جلد سوم سرمایه به آن اشاره کرده است، یعنی ترکیب سرمایه آن‌طور که به وسیله ترکیب فنی سرمایه تعیین شده و نمایانگر آن است. هر چه مقدار سرمایه ثابت نسبت به مقدار سرمایه متغیر کمتر باشد، ترکیب ارگانیک سرمایه ضعیف‌تر است. در این مثال میزان استثمار کارگران، و به دنبال آن نرخ ارزش اضافی در هر سه مؤسسه یکسان است.

رابطه بین ارزش اضافی و کل سرمایه	ارزش اضافی (فرانک)	سرمایه			مؤسسه
		کل (فرانک)	ثابت (فرانک)	متغیر (فرانک)	
$\frac{1}{4}$	۱۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	A
$\frac{1}{3}$	۱۰۰,۰۰۰	۴۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	B
$\frac{1}{6}$	۱۰۰,۰۰۰	۶۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۱۰۰,۰۰۰	C

اگر کالاها مطابق با ارزش‌شان به فروش برسند، و در نتیجه اگر کل مقدار ارزش اضافی در هر مورد برابر با مقدار سود باشد، در چنین شرایطی مؤسسه A علاوه بر سود متوسط یک سود فوق‌العاده نیز تولید می‌کند. اگر فرض کنیم مؤسسه B نشانگر ترکیب متوسط سرمایه باشد، سود مؤسسه A برابر ۵۰٪ و سود مؤسسه B مساوی ۲۵٪ خواهد بود. بنابراین سود فوق‌العاده A معادل ۲۵٪ می‌شود. اگر A در شرایط رقابت آزاد تولید کند، این سود فوق‌العاده گذرا و موقتی خواهد بود ولی اگر مؤسسه A برعکس در یک موقعیت استثنایی باشد، به طوری که بتواند رقبای خود را تا حد معینی از سر راه خود بردارد، در این صورت مسئله شکل دیگری به خود می‌گیرد. این حالت در مورد مالکیت

ارضی صادق است. مالک ارضی، در اغلب کشورهایی که سابقه‌ای قدیمی دارند، به صورت یک انحصارگر عمل می‌کند و قادر است از کاشته شدن زمینش در صورتی که بهره تولید نکند، جلوگیری نماید. در جایی که هر مالک ارضی یک اجاره (بهره) دریافت می‌کند، مالک نامرغوب‌ترین زمین هم که زمینش هیچ‌گونه بهره تفاضلی تولید نمی‌کند خواهان دریافت یک اجاره ارضی است. او فقط زمانی حاضر است زمینش به زیر کشت درآید که قیمت مواد غذایی از قیمت تولیدشان بالاتر رفته به طوری که برای او نیز یک سود فوق‌العاده تأمین شود.

لذا این سود فوق‌العاده می‌تواند وجود داشته باشد بدون اینکه قیمت تولید غلات از ارزششان بیشتر باشد، زیرا کشاورزی از جمله رشته‌های بهره‌برداری است که در آن ترکیب ارگانیک سرمایه، لااقل تا درجه معینی از تکامل تکنیکی، پایین است، بدین معنی که مواد اولیه را به کار نمی‌گیرد و خودش مواد مورد استفاده‌اش را تولید می‌کند. رودبرتوس^۱ اولین کسی است که به سود فوق‌العاده‌ای که در کشاورزی ایجاد می‌شود و منشأ یک بهره مالکانه است توجه کرد. با این همه زمانی که تصور کرد ترکیب ضعیف سرمایه در کشاورزی در هر شرایطی جزء ماهیت آن است، دچار اشتباه گردید. البته این موضوع صحت دارد که در کشاورزی در مقایسه با سایر رشته‌های صنعت سرمایه‌داری، مقدار مواد خام به کار گرفته شده کمتر است ولی هزینه‌های مربوط به ماشین‌آلات و ساختمان (انبار، اصطبل، کانال‌های آب‌رسانی و غیره) با پیشرفت‌های حاصل شده در تکنیک روزبه‌روز در حال افزایش‌اند. به نظر نمی‌رسد که در کشت متمرکز امروزی، ترکیب ارگانیک سرمایه کمتر از حد متوسط بماند.

ولی در محاسبه سود باید دوره گردش سرمایه را نیز در نظر گرفت: تاکنون، برای اینکه مثال‌های ما مشکل و پیچیده نشوند، این عامل را در محاسبات وارد نمی‌کردیم ولی از این به بعد نمی‌توان آن را نادیده گرفت. سرمایه‌دار نرخ سود خود را بر اساس رابطه موجود میان سود کلی به دست آمده در یک زمان معین (یک سال)، و کل سرمایه به کار گرفته شده محاسبه می‌کند. ولی هر قدر مدت گردش سرمایه طولانی‌تر باشد، مقدار کل سرمایه نیز باید بیشتر باشد (ترکیب ارگانیک سرمایه و بزرگی واحد تولیدی را ثابت فرض می‌کنیم). در کشاورزی مدت گردش سرمایه بسیار طولانی است و یک دوره طولانی‌تر از دوره متوسط ممکن است باعث حذف سود فوق‌العاده، که از منبع دیگری ناشی می‌شود، گردد.

فرض کنیم که در سه مؤسسه A، B، و C که در جدول پیش مورد نظر بود، مدت گردش سرمایه متفاوت باشد. مؤسسه اول مجبور است سرمایه‌ای معادل ۲۰۰ هزار فرانک، مؤسسه دوم ۴۰۰ هزار فرانک و مؤسسه سوم ۶۰۰ هزار فرانک را به کار گیرند تا هر کدام ارزش اضافه‌ای برابر ۱۰۰ هزار فرانک تولید کنند. مدت گردش سرمایه در مؤسسه A مساوی یک سال (در اینجا اختلاف میان سرمایه ثابت و متغیر در نظر گرفته نمی‌شود)، در مؤسسه B برابر شش ماه و در مؤسسه C به میزان

سه ماه است. در این شرایط مؤسسه A مجبور است برای سرمایه سالانه‌ای معادل ۲۰۰ هزار فرانک سرمایه‌ای معادل ۲۰۰ هزار فرانک را به کار گیرد. مؤسسه B برای یک سرمایه سالانه معادل ۴۰۰ هزار فرانک فقط مجبور است مبلغ ۲۰۰ هزار فرانک را به کار گیرد؛ و برای مؤسسه C به کار گرفتن مبلغی برابر ۱۵۰ هزار فرانک کافی است که بتواند پاسخگوی هزینه سالانه ۵۰۰ هزار فرانک باشد. در این حالت خواهیم داشت:

نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه	ارزش اضافی (فرانک)	کل سرمایه (فرانک)	مؤسسه
۷۵۰	۱۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	A
۷۵۰	۱۰۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	B
۷۶۶/۶	۱۰۰,۰۰۰	۱۵۰,۰۰۰	C

گردش سریع سرمایه باعث شده که ضررهای مؤسسه C (در جدول اول)، که ناشی از بالا بودن ترکیب ارگانیک سرمایه‌اش بود، کاملاً جبران شود.

بنابراین رودبرتوس که خیال می‌کرد ترکیب ارگانیک ضعیف سرمایه در کشاورزی، چنانچه محصولات کشاورزی بر اساس ارزش‌شان به فروش می‌رسیدند، حتماً منجر به پیدایش یک سود فوق‌العاده می‌شد، دچار اشتباه گردید. اولاً ترکیب ارگانیک این سرمایه الزاماً ضعیف نیست و ثانیاً ممکن است اثرات آن توسط دوره‌های طولانی گردش سرمایه در کشاورزی خنثا گردد.

ولی اگرچه رودبرتوس می‌خواست به هر طریق ثابت کند که ترکیب ارگانیک ضعیف سرمایه در کشاورزی حتماً به پیدایش نوع به خصوصی از بهره مالکانه منجر می‌شود، ولی هیچ‌گونه توضیح دقیقی در مورد چگونگی به وجود آمدن این نوع بهره نداده است. مارکس بود که قوانین مربوط به این بهره خاص را مورد مطالعه قرار داد و آن را بهره مالکانه مطلق نامید.

مانند سایر قیمت‌های انحصاری، قیمت مواد غذایی، تعیین شده توسط انحصار مالکیت ارضی نیز ممکن است بیش از ارزش این مواد تعیین شود. میزان این اضافه‌قیمت فقط به عملکرد قوانین مربوط به رقابت آزاد، که هنوز در محدوده انحصار احساس می‌شوند، بستگی دارد. عوامل تعیین‌کننده در این مورد عبارت‌اند از: رقابت موجود بین خود مالکان ارضی، رقابت با خارج، و فور سرمایه که به علت بالا رفتن قیمت محصولات کشاورزی به سمت مرغوب‌ترین زمین‌ها هجوم می‌آورد و باعث افزایش تولید آنها می‌شود، و بالاخره مهم‌ترین عامل، قدرت خرید جمعیت. هر قدر قیمت محصولات غذایی افزایش یابد و دایره مصرف‌کنندگان این مواد تنگ‌تر شود، تعداد افرادی که قادر به خرید این‌گونه محصولات نیستند و مجبورند خود را محدود کنند بیشتر می‌شود؛ نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن افزایش تقاضا برای محصولاتی مشابه خواهد بود و تولید این‌گونه محصولات رو به رشد خواهد نهاد. اگر با وسایل موجود، احتیاجات غذایی توده‌های جمعیت را

نتوان برآورده کرد، نتیجه آن افزایش مهاجرت و بالا رفتن درصد مرگ و میر است که این امر منجر به کاهش جمعیت خواهد شد.

بنابراین مالکان ارضی نمی‌توانند به دلخواه و بدون هیچ ضابطه‌ای مقدار بهره مالکانه مطلق را تعیین کنند، ولی سعی می‌کنند تا آنجایی که ممکن است این مقدار را افزایش دهند.

زمانی که نامرغوب‌ترین زمین یک بهره مالکانه مطلق ایجاد کند، مسلماً سایر زمین‌ها نیز این نوع بهره را تولید خواهند کرد. این مطلب را با یک محاسبه ساده می‌توان نشان داد: جدول II را در نظر بگیریم. طبق این جدول نامرغوب‌ترین زمین (زمین C) هیچ‌گونه بهره مالکانه‌ای به وجود نمی‌آورد (قیمت گندم، کنتالی ۱۲/۵ فرانک در نظر گرفته شده است). حال ببینیم که اگر زمین C از کشت حذف می‌شد تا جایی که قیمت هر کتال گندم از ۱۲/۵ فرانک بیشتر می‌شد، مسئله به چه شکلی درمی‌آمد. فرض کنیم قیمت به حدی برسد که به زیر کشت درآوردن زمین C و افزایش عرضه در بازار، منجر به پایین آمدن آن از ۱۵ فرانک نگردد. در این حالت خواهیم داشت:

نوع زمین	محصول گندم	قیمت تولید برای هر کتال		قیمت در بازار برای هر کتال (فرانک)	بهره تفاضلی (فرانک)	بهره مطلق (فرانک)	کل بهره (فرانک)
		فردی (فرانک)	عمومی (فرانک)				
A	۲۵۰	۸/۸۸	۱۲/۵	۱۵	۱۶۵۰	۱۱۲۵	۲۷۵۰
B	۴۰۰	۱۰	۱۲/۵	۱۵	۱۰۰۰	۱۰۰۰	۲۰۰۰
C	۳۲۰	۱۲/۵	۱۲/۵	۱۵	—	۸۰۰	۸۰۰

مالک یا مالکان زمین C با «مسیحیت عملی» خود موفق می‌شوند نه تنها یک بهره مالکانه برای خود ایجاد کنند، بلکه بهره مالکانه همقطاران خود را نیز تقریباً دو برابر نمایند. این روشی است که توسط همه کارتل‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد: محدود کردن تولید برای بالا بردن قیمت‌ها. تفاوت میان کارتل‌های صنعتی و کارتل‌های کشاورزی در این است که مالکان ارضی با استفاده از مالکیت انحصاری طبیعی بر زمین قادرند به مراتب ساده‌تر از کارتل‌های صنعتی و تجاری قیمت محصولات خود را بالا ببرند، زیرا همکاران آنها در صنعت و تجارت مجبورند که ابتدا به طور مصنوعی حالتی انحصاری برای خود به وجود آورند. البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که همین مالکان ارضی از دست محترمان گندم و اتحادیه‌های تاجران گندم بیش از هر کس دیگر عصبانی می‌شوند؛ و به طور مشخص آنها هستند که با معاملات قسطنطنیه یا تجارت «یهودی»، که به نظر می‌رسد از افزایش قیمت نان جلوگیری می‌کند، مخالفانند.

فقط دارا بودن عنوان مالکیت بر زمین کافی است تا مالک زمین بتواند بهره مالکانه را دریافت کند. زمانی که مالک زمین ملکش را به اجاره می‌گذارد مجبور نیست برای دریافت بهره مالکانه هیچ‌گونه زحمتی را متحمل شود. در مورد کارفرمای سرمایه‌دار، با وجود اینکه خودش در امر تولید فعالانه شرکت ندارد، ولی برای به دست آوردن سود مجبور است لااقل بر جریان گردش و خرید و فروش کالاها نظارت کند؛ که البته با به وجود آمدن شرکت‌های سهامی احساس شد که این نقش او نیز غیر ضروری است. ولی مالک ارضی فقط با داشتن عنوان مالکیتش قادر است که نه تنها بهره مالکانه را به‌سادگی دریافت کند، بلکه شاهد افزایش آن نیز باشد.

بهره مالکانه سرمایه‌داری را نباید با دیونی که در دوران فئودالی، مالکان زمین بر دهقانان تحمیل می‌کردند، اشتباه گرفت. این دیون، که تقریباً در تمام دوره قرون وسطی وجود داشت، در ارتباط با برخی وظایف مهم بود که می‌بایستی توسط سینور انجام می‌شد. بعداً این وظایف توسط دولت انجام می‌گرفت که در عوض آن از دهقان عوارض و مالیات دریافت می‌کرد.

وظایف مالک ارضی عبارت بود از: برقراری عدالت، ایجاد نظم، دفاع از منافع رعایایش، حفاظت از آنها به‌طور مسلحانه و تأمین خدمات جنگ.

در یک جامعه سرمایه‌داری این مسائل به‌هیچ‌وجه مطرح نیست. در صورتی که منظور از بهره مالکانه، بهره تفاضلی باشد، این بهره نتیجه رقابت است؛ در صورتی که منظور از آن بهره مطلق باشد، این بهره محصول انحصار (منوپول) است. اگر این بهره در اختیار مالک ارضی قرار می‌گیرد، دلیل آن به‌هیچ‌وجه انجام دادن یک سلسله وظایف اجتماعی ویژه نبوده بلکه علت وجودی آن تنها در وجود مالکیت فردی بر زمین است.

در عمل، تشخیص دو قسمت موجود در بهره مالکانه دشوار است؛ تشخیص اینکه کدام درصد مربوط به بهره مالکانه تفاضلی و کدام درصد مربوط به بهره مالکانه مطلق است، کار مشکلی است. معمولاً به این دو بخش تشکیل‌دهنده بهره مالکانه عامل دیگری که عبارت است از بهره سرمایه به‌کار گرفته شده توسط مالک ارضی برای هزینه‌های خاص نیز افزوده می‌شود. در شرایطی که کشاورز در عین حال مالک ارضی نیز هست، بهره مالکانه به شکل بخشی از سود واحد تولیدی کشاورزی ظاهر می‌شود.

به‌طور کلی تشخیص دو نوع بهره مهم است.

بهره تفاضلی از خصلت سرمایه‌داری تولید ناشی می‌شود، نه از مالکیت خصوصی بر زمین. این بهره حتی در صورت ملی شدن زمین‌ها، که خواسته بعضی طرفداران اصلاحات ارضی است، در صورتی که شکل سرمایه‌داری بهره‌برداری کشاورزی حفظ شود، باقی خواهد ماند؛ فقط تفاوت آن این است که این بهره دیگر به افراد منفرد نرسیده، بلکه به کل جامعه می‌رسد.

بهره مالکانه مطلق از مالکیت خصوصی بر زمین و اختلاف میان منافع مالک ارضی و کل جامعه ناشی می‌شود. ملی کردن زمین‌ها باعث از بین رفتن این بهره و نیز باعث کاهش قیمت محصولات کشاورزی می‌شود.

دومین اختلاف میان بهره تفاضلی و بهره مطلق این است که بهره نوع اول مانند بهره نوع دوم، عاملی در تعیین قیمت محصولات کشاورزی نیست. بهره تفاضلی از قیمت تولید ناشی می‌شود، حال آنکه بهره مطلق به علت شکاف موجود میان قیمت بازار و قیمت تولید به وجود می‌آید. بهره تفاضلی به وسیله سود فوق‌العاده به دست آمده توسط کار انجام شده بر روی مرغوب‌ترین زمین یا زمینی که در بهترین موقعیت واقع شده است حاصل می‌شود. بهره مطلق، برعکس، از ارزش اضافی حاصل از برخی کارهای کشاورزی به دست نمی‌آید، بلکه این بهره به صورت یک مقدار از پیش برداشت شده از ارزش‌های موجود توسط مالک ارضی، ظاهر می‌شود. بنابراین مبلغی که از کل مقدار ارزش اضافی برداشته می‌شود، یا به صورت کاهش در سود است یا به شکل عوارضی بر دستمزد. اگر قیمت مواد غذایی و دستمزدها در یک زمان افزایش پیدا کنند، سود سرمایه کاهش خواهد یافت. اگر قیمت مواد غذایی افزایش یابد بدون اینکه به همان نسبت دستمزدها زیاد شوند، در این صورت کارگران قربانی این تغییرات خواهند بود.

و بالاخره ممکن است این حالت (که معمولاً متداول است) اتفاق بیفتد که کارگران و سرمایه‌داران، ضرر ناشی از بهره مالکانه مطلق را میان خودشان تقسیم کنند.

خوشبختانه افزایش بهره مالکانه مطلق دارای حدود معینی است و همان‌طور که دیدیم مالکان ارضی نمی‌توانند به دلخواه خود و بدون هیچ ضابطه‌ای مقدار این نوع بهره را معین کنند. البته این مطلب صحت دارد که تا همین اواخر در اروپا این بهره و نیز بهره تفاضلی به علت ازدیاد جمعیت، که همیشه خصوصیت انحصاری مالکیت ارضی را تشدید می‌کرد، در حال افزایش بودند. رقابت ماوراء بحار این انحصار را شدت زیادی بخشید. هیچ دلیلی برای قبول این مطلب که بهره تفاضلی در اروپا از رقابت ماوراء بحار دچار صدمه شده باشد وجود ندارد (به‌غیر از چند بخش انگلستان). در هیچ نقطه دیگری ما شاهد وقفه در کشت زمین‌ها نیستیم؛ نامرغوب‌ترین زمین‌ها همچنان به زیر کشت می‌روند؛ ماهیت بهره‌برداری دچار تغییر شده ولی شدت آن کاهش پیدا نکرده است.

ولی بهره مالکانه مطلق کاهش یافت و این موضوع بیش از همه به نفع طبقه کارگر تمام شد. اگر از سال ۱۸۷۰ به بعد، به‌خصوص در انگلستان، شرایط زندگی کارگران بهبود زیادی یافت، مسلماً تا حدود زیادی به علت کاهش بهره‌های مالکانه مطلق بوده است؛ البته بخش دیگری از این بهبود ناشی از قدرت رو به افزایش پروتلاریا، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی، بوده است که به سرمایه‌داران اجازه نمی‌داد تمام سود را تصاحب کنند.

ولی در کنار این امتیازات، مشکلاتی نیز به وجود آمد. کاهش بهره مالکانه مطلق باعث به وجود آمدن بحرانی در کشاورزی گردید که مانند بحران‌های تجارتنی و صنعتی گذرا نبوده بلکه به شکل بحرانی مزمن ظاهر شد. این بحران به‌خصوص در مناطقی که کشاورز تولیدکننده، مالک زمین نیز هست محسوس بود، زیرا هرگونه ضرری که متوجه مالک ارضی می‌شد گریبان خود کشاورز را نیز می‌گرفت. در این مناطق، بهره‌های مالکانه در قیمت زمین تثبیت می‌شوند.

مالکیت خصوصی بر زمین، که قبل از شروع رقابت با ماوراء بحار یکی از منابع اصلی فقر و

تهیدستی طبقه کارگر محسوب می‌شد (به علت بالا بودن بهره‌های مالکانه)، اکنون به علت وجود این رقابت به صورت یک منبع فلاکت برای مالکان ارضی و کشاورزان درآمده بود، و هر کوششی به منظور از بین بردن فقر و بیچارگی یک طرف منجر به وخیم‌تر شدن موقعیت طرف دیگر می‌شد.

۵. قیمت زمین

در نظام مالکیت خصوصی بر زمین و تولید کالایی در کشاورزی، قطعات زمین نیز به صورت کالا درمی‌آیند. زمانی که ابزار تولید به صورت سرمایه درمی‌آید، سعی می‌شود که زمین نیز به‌عنوان یک سرمایه در نظر گرفته شود. اما ابداً چنین نیست. دائماً کوشیده‌اند به زمین نام سرمایه دهند، ولی این امر باعث نشده است که ثروت مالک ارضی حتی به اندازه یک شاهی افزایش پیدا کند. البته مسلم است که ملکش به صورت کالایی درآمده که دارای قیمت و ارزش کالایی معینی است، ولی این ارزش از قوانینی پیروی می‌کند که با ارزش تجارتي معمولی کاملاً متفاوت است. زمین، محصول کار انسان نیست. بنابراین قیمت آن نه با کار لازم برای تولیدش تعیین می‌شود و نه با مخارج تولید. قیمت آن با بهره مالکانه تعیین می‌شود. در جامعه سرمایه‌داری، ارزش یک قطعه زمین یا ملک مشابه ارزش سرمایه‌ای در نظر گرفته می‌شود که درآمد آن برابر باشد با مقدار بهره مالکانه‌ای که از آن قطعه زمین حاصل می‌شود. ارزش این سرمایه عبارت است از ارزش تجارتي آن زمین. این ارزش از یک سو توسط مقدار بهره مالکانه تعیین می‌شود و از سوی دیگر به وسیله نرخ «متداول» بهره.

بهره سرمایه بخشی از سود است که یک کارفرما در اختیار یک صاحب سرمایه می‌گذارد تا این شخص سرمایه‌اش را در اختیار وی قرار دهد. به عبارت دیگر، بهره سرمایه بخشی از سود است که سرمایه‌دار فقط به صرف صاحب سرمایه بودن قادر است بدون اینکه در تجارت یا صنعت فعالیت کند آن را به دست آورد. این موضوع، چه در شرایطی که سرمایه به صورت قرض داده شود و چه در شرایطی که به صورت سهام باشد، صحت دارد. در اینجا هدف ما بحث درباره اشکال ابتدایی قرض یا نقش آن در خارج از محدوده تولید نیست.

همانند نرخ‌های سود، نرخ‌های بهره سرمایه نیز گرایش به یکسان شدن دارند. سرمایه‌های جدید به طرفی هجوم می‌آورند که بیش از بهره متوسط به آنها تعلق گیرد و از بخشی فرار می‌کنند که کمتر از بهره متوسط شامل آن شود (شرایط مختلف و ریسک‌های موجود یکسان فرض شده‌اند). بهره، چه بهره متوسط و چه بهره متداول، به مراتب مشخص‌تر از نرخ عمومی سود، دارای اندازه ثابت، معین و شناخته شده‌ای است.^۱

توازن نرخ بهره نیز به مراتب سریع‌تر از نرخ سود صورت می‌گیرد. این توازن به وسیله تغییرات حاصل شده در کل سازماندهی تولید ملی از طریق افزایش تولید در یک محدوده و کاهش آن در محدوده‌های دیگر به انجام می‌رسد. در مورد سرمایه پولی، توازن نرخ بهره به روشی بسیار ساده